

نشست واکاوی کتاب معیار اخلاق اسلامی جامع السعادات، قوت‌ها و ضعف‌ها

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

مجمع عالی حکمت اسلامی مشهد

۱۳۹۷/۰۸/۱۷ هجری شمسی

۱۴۴۰/۰۱/۳۰ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ لِقَاءِ اللَّهِ؛»

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.»»

ما در این بحث با واژه ترکیبی اخلاق اسلامی سروکار داریم: «واکاوی کتاب معیار "اخلاق اسلامی" {جامع السعادات؛ قوت‌ها و ضعف‌ها}».

اینکه آیا ما اخلاق اسلامی داریم یا خیر؟ زیر مجموعه بحث دیگری است که آیا ما علم دینی و علم اسلامی داریم یا نداریم؟ در ارتباط با آن بحث، هر مبنایی اتخاذ کردیم، در این بحث هم همان مبنا را مدنظر قرار می‌دهیم. اگر گفتیم؛ مثلاً فقه اسلامی یعنی فقه مسلمانان، حکمت اسلامی یعنی حکمت مسلمانان، در اینجا هم می‌گوییم اخلاق اسلامی یعنی اخلاق مسلمانان. اگر گفتیم: خیر! ما علم اخلاق اسلامی در متن دین داریم، مثل اینکه علم فقه و حقوق اسلامی در متن دین داریم و علم حکمت اسلامی در متن دین داریم، همان حرف را اینجا نیز می‌زنیم. علم با پسوند اسلامی، اعم از فقه اسلامی، حقوق اسلامی، فلسفه اسلامی، اخلاق اسلامی فرق نمی‌کند. پنج معنا برای آن شده است که از این معانی پنج‌گانه، سه معنا قابل دفاع است. البته از آنجاکه این یک بحثی است که مستقیماً به مبحث ما مربوط نیست و خود احتیاج به بررسی مفصل و مجزایی دارد، بیش از این، به این بحث نمی‌پردازیم.

رأی ما در موارد مشابه این است که اگر مقصود از پسوند اسلامی این باشد که ما علمی را با شاخصه‌هایی که امروز از علم مصطلح می‌دانیم، در متن دین داریم، این قابل پذیرش و قابل قبول نیست. اما اگر مقصود این باشد که ما آموزه‌ها و گزاره‌هایی در متن دین داریم که آنها می‌توانند با فهم متخصصان اسلامی، دست‌مایه تکوین یک علم بشوند، این را معتقد هستیم، چه در بحث فلسفه اسلامی، چه در بحث اخلاق اسلامی، چه در بحث فقه و حقوق اسلامی و نظایر آن.

نهایت اینکه چه علمی، چه درصدی از آموزه‌ها را در متن دین دارد؟ به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی، فقه و حقوق و اخلاق از مجموعه علوم هستند که بیشترین درصد آموزه‌های دینی را برای تکوین یک علم اسلامی به آن معنایی که الان در بالا ذکر نمودم، به خود اختصاص دادند.

مطلب دوم اینکه گفتیم: واکاوی کتاب معیار اخلاق اسلامی. آیا این ادعا قابل دفاع است یا خیر؟ یعنی آیا جامع السعادات کتاب معیار شده یا خیر؟ ظاهراً در این زمینه اختلافی وجود دارد، ولی بسیاری از دانشمندان اسلامی به کتاب جامع السعادات، با همین نگاه می‌نگرند. لاف‌ل در بین رده متوسط‌ها. یعنی اگر مرحوم علامه طباطبایی فرمودند: «در کتاب‌های مختصر: کتاب ابن مسکویه، در کتاب‌های متوسط: کتاب مرحوم نراقی، در کتاب‌های مطول: کتاب مرحوم فیض بهترین هستند»، این بهترین می‌تواند معنای معیار بودن را هم داشته باشد. طهاره الأعراف جناب ابن مسکویه، جامع السعادات جناب نراقی و إحياء الإحياء یا المحجّة البيضاء جناب فیض کاشانی. لاف‌ل در سطح کتاب‌های متوسط اخلاق اسلامی، جامع السعادات می‌تواند چنین باشد. شاهد دیگر بر

معیار بودن این کتاب، اقبالی است که بزرگان شیعه بر این کتاب داشتند. مرحوم حیدر کابلی، یک دور بر این کتاب تحشیه زده است. مرحوم امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه) این کتاب، پیوسته دستشان بوده است. سیدنا الأستاذ مرحوم علامه حسینی طهرانی در نجف یک دور کامل این کتاب را مطالعه کردند و از همه مهم‌تر اینکه تلخیصی از این کتاب به زبان فارسی، کتاب دستی اخلاق حوزه‌های علمیه بوده است. یعنی کتاب معراج السعاده، به‌عنوان کتاب اخلاق دم‌دستی استاد و شاگرد، سالیان سال و قرن‌ها در حوزه‌ها وجود داشته است.

اینها شواهدی است بر اینکه کتاب به‌عنوان کتاب معیار اخلاق اسلامی شناخته شده و بسیاری از بزرگان تأکید دارند و تصریح که این کتاب، تا کنون بدیل و جایگزین پیدا نکرده است.

نکته سوم: اینکه شخصیت مؤلف این کتاب یعنی مرحوم ملا مهدی نراقی، از شخصیت‌هایی است که ما اصطلاحاً در حوزه‌ها بدان‌ها شخصیت‌های ذوفنون می‌گوییم. شخصیت‌های ذوفنون دو دسته‌اند: یک دسته شخصیت‌های ذوفنون متوسط یا مادون متوسط. یک دسته شخصیت‌های ذوفنون عالی و در قله. شخصیت‌های ذوفنون عالی و در قله، کسانی هستند که گرچه ذوفنون‌اند اما در هر رشته به تعبیر استاد حسن‌زاده آملی، مرد فن، در هر فن گویا مرد همان فن است. مانند شیخ بهایی، فیض کاشانی، ملا مهدی نراقی، علامه حلّی و محقق طوسی (خواجه نصیر طوسی).

مرحوم ملا مهدی نراقی از این دسته است، یعنی حکیم علی‌الاطلاق که از حواشی وی بر شفا کاملاً مشخص است. فقیه علی‌الاطلاق که از کتاب معتمد وی کاملاً مشخص است. اصولی کم‌نظیر، مفسر گران‌قدر، هیوی و ریاضی‌دان بسیار عالی‌مقام و عالم اخلاقی کم‌بدیل یا بی‌بدیلی است. در حوزه‌ها از این‌گونه بزرگان، قبلاً تعبیر می‌شد به جامع المعقول و المنقول. یعنی أستاذ الفَئِن، چه معقول و چه منقول.

البته در ارتباط با مرحوم نراقی باید یک کلمه اضافه کنیم و بگوییم: جامع المنقول و المعقول و المشهود. زیرا مرحوم علامه طباطبایی معتقد هستند هر دو نراقی هم ملا مهدی (پدر) و هم ملا احمد (پسر)، انسان کامل هستند. یعنی نه فقط اهل سلوک‌اند، بلکه اهل کمال‌اند.

و ما می‌دانیم انسان کامل، کالکبریت الأحمر است. در هر قرنی یک نفر یا دو نفر، پیدا بشود یا نشود! و مرحوم علامه طباطبایی ره می‌فرماید از آثار ایشان به دست می‌آید که این دو هر دو کامل هستند.

یکی از این آثار که به کمال آن‌ها تلمیحی دارد، اشعاری است که بین مرحوم ملا مهدی نراقی با مرحوم بحرالعلوم در نجف ردوبدل شده است. مرحوم نراقی نامه می‌نویسد برای هم‌شاگردی‌اش که هر دو پیش مرحوم آقا یعنی مرحوم وحید بهبهانی درس خواندند، نامه می‌نویسد، شعر می‌نویسد:

«الأقل لسكان دار الحبيب
أفيضوا علينا من الماء فيضاً
هنيئاً لكم في الجنان الخلود
فنحن عطاش وأنتم ووروداً»

به مرحوم بحرالعلوم می‌گوید: شما کنار مرقد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در بهشت و کنار سلسبیل هستید، یک جرعه‌ای هم به ما بدهید. «{وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ {أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ} ۳}». آیه‌ای است که جهنمی‌ها به بهشتی‌ها می‌گویند به ما بچشانید. جواب مرحوم بحرالعلوم به مرحوم ملا مهدی نراقی این است:

«الأقل لمولى يرى من بعيدٍ
لك الفضل من غائبٍ شاهدٍ
ديار الحبيب بعين الشهود
على شاهدٍ غائبٍ بالصدود
فنحن على الماء نشكو الظما
وفرتن على بعدكم بالورود ۴.»

می‌گوید ما کنار قبر علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) هستیم، تشنه‌ایم، تو در نراق که یکی از روستاهای کاشان است، نشسته‌ای؛ ولی سیر هستی، تو باید به ما {آب حیات} بدهی!

به‌هرحال این نکته در زندگی مرحوم ملا مهدی نراقی تا چندی پیش مغفول بود و ایشان تنها به‌عنوان یک رجل فقیه، یا حداکثر اخلاقی شناخته می‌شد. اینکه حکیم باشد و حکمت وی در حد حاشیه بر شفا باشد و اینکه عارف باشد و در عرفانش در حد کمال و انسان کامل باشد، این از ابعادی است که نسبتاً متأخر شناخته شد.

نکته چهارم: اینکه بزرگان اهل حکمت، حکمت بالمعنی الاعم را به دو بخش و هر بخشی را به سه بخش تقسیم

می‌کردند. البته ارسطو تقسیم دیگری دارد، ابن‌سینا هم در بعضی از آثارش تقسیم دیگری دارد. ولی مشهور حکمت را یا نظری می‌دانستند و یا عملی. حکمت نظری را به طبیعیات، ریاضیات و الهیات و حکمت عملی را به تدبیر، به اخلاق فردی، تدبیر منزل و سیاست مدن تقسیم می‌کردند. موضوع کتاب جامع‌السعادات اخلاق فردی است؛ بنابراین در کتاب، موضوع حکمت نظری نیست مطلقاً، چه طبیعیات، چه ریاضیات، چه الهیات. از حکمت عملی هم موضوع، فقط و فقط اخلاق فردی است، یعنی ما از تدبیر منزل و سیاست مدن، جز اشاراتی، مستقیماً صحبتی نداریم. پس مرحوم ملا مهدی نراقی، از ابعاض و اجزای حکمت عملی، فقط از اخلاق فردی سخن گفته است.

نکته پنجم: این نکته پایان‌بخش این بحث بنده در مقدمات است. زیرساخت طرح مرحوم نراقی در کتاب جامع‌السعادات، طرح اخلاقی جناب ارسطو است. در مورد طرح اخلاقی جناب ارسطو، صدها بلکه هزاران صفحه گفته و نوشته شده، خواننده شده و تحلیل شده و انصافاً با تمام ضعف‌هایی که این طرح دارد، هنوز امروزه جزو به‌روزترین و قوی‌ترین طرح‌های اخلاقی است.

اگر بخواهیم به طرح اخلاقی جناب ارسطو مستقیم و مفصل پردازیم، بحث مجزایی نیاز دارد. بنده نکاتی را در ارتباط با این طرح ذکر می‌کنم، چون نیازمند به این هستیم که طرح ارسطو را در بحث اخلاق بدانیم تا متوجه شویم قوت‌ها و ضعف‌های کار مرحوم نراقی چطور رقم خورده است؟

۱. یک: ارسطو برجسته‌ترین فیلسوف یونان باستان است. جناب ابن‌الرئیس وقتی می‌خواهد ارسطو را با افلاطون مقایسه کند، می‌گوید اگر آنچه که از افلاطون به دست ما رسیده، همه آن چیزی باشد که او می‌دانسته و می‌نوشته و می‌خوانده، فیضاعته فی العلم مزجاء: افلاطون خیلی ملا نبوده است. اما در مورد ارسطو نظر متفاوتی دارد. به بحث منطق که می‌رسد می‌گوید ببینید! چند هزار سال گذشته، کاری که من در منطق کردم، حداکثر تنظیم است، زیرا ارسطو برای ما حرفی برای گفتن در منطق نگذاشته است. جناب افلاطون در منطق، یک جزء منطق را نوشته است، یعنی از همه منطق، مغالطات و از مغالطات نیز مغالطه به اشتراک لفظ. اما جناب ارسطو آن‌قدر پروپیمان نوشته که ابن‌سینا می‌گوید کار من تنظیم است. ابن‌سینا در مقابل هیچ‌کسی معجب نیست، اما در مورد ارسطو معجب است و لذا معلم اول نامیده شد. ارسطو بی‌شک برجسته‌ترین فیلسوف یونان باستان است.

۲. دو: برخی شالوده‌های اصلی را که جناب ارسطو در زمینه اخلاق نظری ارائه کرده، تا الان مورد پذیرش اکثر فلاسفه و اخلاقیون قرار گرفته است.

۳. سه: در علم اخلاق، غیر از مقالات و اشاراتی که جناب ارسطو در سایر نوشته‌های خود دارد، سه کتاب نیز به وی منسوب است.

۴. چهار: مشهورترین اثر جناب ارسطو در اخلاق، کتاب نیکوماخوس ۵ است که به پسرش که به همین نام بوده اهدا کرده است، اسم پدر و پسر جناب ارسطو، نیکوماخوس است.

۵. پنج: ترجمه عربی فعلی این کتاب مشهور، توسط اسحاق بن حنین در قرن سوم هجری احتمالاً انجام شده است.

۶. شش: جناب ابوعلی مسکویه کتاب تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق را با استعانت از کتب اخلاقی ارسطو نوشته، لذا ارسطویی‌ترین کتاب اخلاقیون مسلمان ما همین کتاب تهذیب الاخلاق است.

۷. هفت: عرفاً، اهل حدیث، اهل کلام، در تقریر مسائل اخلاقی حتی از جنبه‌های نظری هیچ استفاده‌ای از روش ارسطو نکرده‌اند. حکماً و اخلاقیون ما استفاده نموده‌اند، ولیکن اهل عرفان، اهل حدیث و اهل کلام در این زمینه استفاده‌ای ندارند.

۸. هشت: مرحوم خواجه دو تألیف اخلاقی دارد: یکی بر اساس نظر حکماً و قهراً ارسطو، یکی بر اساس نظر عرفا. وی اخلاق ناصری را بر اساس نظر ارسطو و اوصاف الاشراف را بر اساس نظر عرفان نوشته است. البته اوصاف الاشراف، بیشتر عرفان عملی است، نه عرفان نظری.

۹. نهم: معیار اخلاق ارسطویی همان معیارهایی است که نزد عامه مردم به صاعقه‌های فطری انسانی پذیرفته شده است. در حقیقت، لب‌الباب کتاب نیکوماخوس جناب ارسطو تحلیلی از مرتکبات ذات اخلاقی مردم که توسط ارسطو استنباط شده و بعد هم طبقه‌بندی شده است. نظیر کاری که جناب ارسطو در منطق انجام

داده است. منطق را عین مردم گسترده است. ارسطو گفته است: مردم آن‌گونه که فکر می‌کنند اگر درست فکر کنند در این قالب‌ها فکر می‌کنند: یا قیاس اقتراعی، یا قیاس استثنایی، یا شکل اول، یا قیاس خلف و مردم آن‌گونه که می‌اندیشند، اگر غلط بیندیشند، معمولاً در این قالب‌های مغالطه‌مشی می‌کنند. ارسطو در این معیار که عرض کردیم که بحث از مرتکبات مردمی است، یک مقداری افراط هم نموده، یعنی امروزه لاقلاً تاریخ‌نویسان فیلسوف و تاریخ‌نویسان فلسفه معتقدند که جناب ارسطو به تعدد آلهه معتقد است و تعدد آلهه را در مباحث اخلاقی‌اش مورد استناد قرار داده است.

۱۰. دهم: ارسطو می‌گوید هر هنر و تجسس علمی، هر فعل اختیاری را به‌سوی خیری دارد. پس خیر آن است که همه چیز به‌سوی آن گرایش دارد. یعنی هدف، خیر می‌شود. سپس می‌گوید؛ چون خیرها متعدد هستند، ما باید به‌سوی خیر اعلا رو نماییم. خیر اعلا، خیری است که فی‌حد ذاته و به‌خاطر خودش آن را بخواهیم و نگاه ما به آن، نگاه استقلال‌ی باشد، نگاه ما به او دیگر نگاه عالی نباشد. معنی این دو جمله اخیری که آوردیم چیست؟ یعنی ارسطو می‌خواهد بگوید ما در خیرها هم باید خیرگرا باشیم. نه تنها باید خیرگرا باشیم، بلکه در خیرها هم اخیراً را بگیریم. سپس ارسطو می‌گوید خیر اعلا، سعادت است. سعادت به‌خودی‌خود مطلوب است، نه اینکه مقدمه‌ای برای امر دیگر باشد.

امروزه در بحث فلسفه اخلاق، در مکاتبی که وجود دارد، یکی از مکاتب مشهور، سعادت‌گرایی در کنار لذت‌گرایی و سودگرایی است و علمای اسلامی بالاجماع در این نظریات سعادت محور هستند، یعنی علمای اسلامی جزو مکاتب سعادت‌گرا به حساب می‌آیند. اخیراً حرف‌وحديث شده که عده‌ای از دوستان و بزرگان می‌گویند: خیر! اگر بخواهیم اخلاق اسلامی را از نظر غایت مدنظر بداریم، باید بگوییم اخلاق اسلامی، ترکیبی است. نیم‌نگاهی به لذت دارد، نیم‌نگاهی به سود و نیم‌نگاهی به سعادت دارد. ولی این نظر خیلی مدافع ندارد، پس به نظر جناب ارسطو خیر اعلا، سعادت است، چون سعادت چیزی است که خودبه‌خود مطلوب و مقدمه عمل دیگری نیست. بنابراین، همان‌گونه که هر موجودی خیرش در فعلش نهفته است، انسان هم خیرش در وظیفه و کردارش نهفته است. ارسطو می‌گوید نمی‌توان پذیرفت که برای هر موجودی وظیفه و کاری در عالم تعریف شده باشد، اما طبیعت انسانی کار ویژه‌ای نداشته باشد. این کار ویژه، کاری که انسان در آن کار، با گیاه مشترک است، نیست، کاری که انسان با آن کار با حیوان مشترک است، نیست. کار ویژه آدمی، کاری است که ناشی از انسانیت او، یعنی قوه ناطقه وی باشد. پس جنبه عقلانی است. پس کاری که بایسته است به‌عنوان کار ویژه آدمی در نظر گرفته شود و آن کاری که می‌خواهد انسان را به آن هدف، یعنی سعادت برساند، باید کاری باشد که ویژه آدمی، نه مشترک با حیوان یا گیاه باشد و آن کار چیزی جز فضیلت نیست.

ما باید از راه فضائل که کار ویژه آدمی است برسیم به سعادت. ارسطو می‌گوید: سعادت انسان یعنی عمل بر طبق عقل، قوه ناطقه و قوه عاقله، همراه با فضیلت، آن هم در تمام عمر و سعادت، نیکوترین، زیباترین و مطبوع‌ترین امور است و این صفات در مورد سعادت، ذاتی می‌باشد. سعادت‌ی نداریم که نیکوترین، زیباترین و یا مطبوع‌ترین نباشد.

این اوصاف در افعال، توأم با فضیلت پیدا می‌شود؛ لذا فقط افعال توأم با فضیلت است که انسان را به سعادت می‌کشاند. سپس ارسطو ادامه می‌دهد و می‌گوید در تکمیل سعادت، خیرهای خارجی هم دخیل هستند. پس اموری چون زشت، عقیم و رفقای بد، در سعادت انسان تأثیر می‌گذارد؛ لذا اگر کسی رفیق بد دارد، با اینکه رفیق یک چیزی است بیرون از انسان، اما این در سعادت آدمی می‌تواند نقش داشته باشد.

فضیلت در انسان ملکه‌ای است که انسان را خوب می‌سازد و بر تبع آن اعمال خاص او را نیکو می‌سازد. یعنی افعال، تابعی از حالات و ملکات و نفسانیت آدمی است. از اینجا اخلاق دارد خودش را نشان می‌دهد. اخلاق می‌گوید من مستقیماً با رفتار و فعل، کار ندارم. من دنبال ریشه فعل هستم. این فعل از چه می‌جوشد؟ اگر فعل از فضیلت جوشید، حسن و خوب است، اگر از رذیلت جوشید زشت و بد است. حاق نظر ارسطو این است که می‌گوید فضیلت هنگامی تحقق می‌پذیرد که انسان در افعال و انفعالاتش حد وسط را رعایت کند. حد وسط، نیز بیش از یکی نیست، لذا راه صواب هم بیش از یکی نیست.

اکنون به نظریه مرحوم علامه طباطبایی نزدیک می‌شویم. مرحوم علامه در بحث صراط مستقیم، در جلد اول المیزان می‌گویند صراط مستقیم یکی است. سُبُل، زیاد است، سبیل سلام، فراوان است و سبیل سلام به مقداری که از صراط مستقیم بهره دارد، مستقیم است؛ ولی صراط مستقیم یکی است و بزرگراه است و دوربرگردان هم ندارد. یعنی اگر انسانی به تعبیر علامه طباطبایی در صراط مستقیم قرار گرفت، لامحاله به سعادت می‌رسد، چون

صراط مستقیم بازگشت ندارد و سبیل سلام به مقدار برخورداری‌شان از صراط مستقیم، مستقیم‌اند که این مورد برای خودش بحثی دارد. ارسطو می‌گوید: حد وسط یکی بیش نیست، لذا راه صواب نیز یکی بیش نیست. نکته دیگر: هر چیز، غیر از راه حد وسط، خطا است.

نکته دیگر: هر فعل و انفعالی، قبول حد وسط نمی‌کند، مثلاً به نظر ارسطو، عفت و شجاعت، افراط و تفریط ندارد. ما گفتیم حد وسط، اما حد وسط یک مطلب حداکثری است. استثنا هم دارد، بعضی از فضائل هست که دو طرف افراط و تفریط ندارد، حد وسط قرار نمی‌گیرد، مانند عفت و شجاعت و یا مانند زنا، سرقت و آدم‌کشی. می‌گوید همه اینها رذیلت است و حد وسط ندارد. ارسطو می‌گوید فضیلت اخلاقی، حد وسط مناسب در شرایط گوناگون است. این حد وسط در شرایط گوناگون می‌تواند گوناگون باشد. به همین جهت می‌گوید بافضیلت بودن برای همیشه کار بسیار سختی است، نه به این معنا که عملاً سخت باشد، بلکه معرفتاً سخت است. اینکه من بدانم در شصت سال، هفتاد سال عمرم، همیشه آن حد وسطی که بین الافراط و التفریط است، در شرایط گوناگون چیست؟ اول انقلاب چه اقتضایی دارد؟ سال نود و هفت چه اقتضایی دارد؟ در هر کدام از این موارد، این حد وسط کجا قرار می‌گیرد؟ می‌گوید این کار آسانی نیست. انسان باید تلاش کند همیشه خودش را به اعتدال که همان حد وسط است، نزدیک کند.

جناب ارسطو معتقد است که حد وسط، همان اعتدال است، انسان دارای سه قوه است: قوه عاقله، قوه شهویه و قوه غضبیه. ملکات فراوانی به قوه عاقله گره می‌خورد، ملکات فراوانی به قوه غضبیه، و ملکات فراوانی نیز به قوه شهویه و این ملکات عمدتاً حالت افراط و تفریطی دارد. حالت افراط و تفریط، رذیلت است. آن حد وسط، فضیلت است. مثلاً شجاعت، خود، حد وسط است یک طرف آن جبن است و طرف دیگرش تهور و اقدام بدون فکر که هر دو اینها رذیلت می‌باشد. ولیکن شجاعت که بین جبن و تهور است، فضیلت است. صفت عفت بین شر و خمودی قرار می‌دارد، شر و خمودی رذیلت، و عفت، فضیلت است. بنابراین، نظر جناب ارسطو در یک جمله این شد: اخلاق، سعادت محور است، راه رسیدن به سعادت فضیلت محوری است. انسان باید دائماً با بررسی شرایط، حد وسط را تشخیص بدهد، خودش را به حد وسط نزدیک کند.

ارسطو می‌گوید اگر انسان این سه قوه عاقله، غضبیه و شهویه را مدیریت کرد، انسان اخلاقی می‌شود ولیکن اگر قوه غضبیه و شهویه، قوه عاقله را مدیریت کرد، این انسان، انسان غیر اخلاقی می‌شود. باید دقت شود که در معنای این سه قوه اشتباه نشود. شهویه یعنی جذب ملائم و غضبیه یعنی دفع منافر. شهوت فقط منحصر به مسائل جنسی نیست. همچنین غضب، فقط به معنای چاقوکشی نمی‌باشد. بلکه اصطلاح اخلاقی است، قوه شهویه جذب ملایم می‌کند، قوه غضبیه دفع منافر می‌کند و کار قوه عاقله ناطقه، خردورزی و امر و نهی است و از آنجاکه عقل عملی مراد است، امر و نهی نسبت به بایسته‌ها و نبایسته‌ها و نیز شایسته‌ها و نشایسته‌ها است. مرحوم شهید مطهری در باب کنترل این سه قوا مثال می‌زند و می‌گوید: یک انسانی سوار اسبی شده، یک سگ شکاری هم همراه اوست، سه حالت دارد: فرمان را به دست اسب بدهد، هر جا که سبزه ببیند، می‌خواهد بچرد، راکب به مقصد نمی‌رسد، اسب همان قوه شهویه است، اگر فرمان را دست این سگ شکاری بدهیم، سگ شکاری هر جا شکار ببیند و بخواهد صید کند، دور می‌شود و راکب به مقصد نمی‌رسد. اما اگر راکبی انسان باشد، یعنی آن قوه عاقله، هم اسب را مدیریت می‌کند که کجا بچرد و کجا نچرد و هم سگ را مدیریت می‌کند.

یک انسان متخلق متشرع، مدیریت می‌کند که کجا شهوتش، جذب ملایم کار کند و کجا غضبش، دفع منافر کار کند.

بنابراین، به صورت کلی اگر بخواهیم در نظر بگیریم، حد وسط برای قوه شهویه، عفت، برای قوه غضبیه، شجاعت و برای قوه عاقله، حکمت می‌شود و در نهایت، وقتی مجموع عفت و شجاعت و حکمت با هم ضمیمه می‌شود، عدالت می‌شود و لذا ارسطو عدالت محور است. عدالت، برآیند اعتدال است. وقتی قوا در وجود یک انسان اخلاقی، اعتدال پیدا کرد و این اعتدال به این است که آن قوه ناطقه، قوای دیگر را مدیریت کند، اگر اعتدال پیدا کرد، اسمش می‌شود یک انسان اخلاقی که دارد اخلاقی زندگی می‌کند. گمان نمی‌کنم شاید کسی بتواند نظریه ارسطو را سریع‌تر از این که من به تصویر کشیدم، بیان کند. سعی کردم که اجمالی از نظر ارسطو ذکر کرده باشم.

و اما از اینجا به مرحوم ملا مهدی نراقی سلام‌الله‌علیه می‌پردازیم. مرحوم ملا مهدی نراقی به نظر جناب ارسطو پایبند مانده است. من سال‌ها پیش جدولی را کشیدم که در حقیقت نمودار کتاب جامع‌السعادات است ۶.

در این جدول، مرحوم نراقی، مجموعاً سه باب دارند. الباب الاول دارای ۱۳ فصل است که این در حقیقت، مقدمه علم اخلاق می‌باشد. مباحث این باب، مباحث مقدمه‌ای است.

۱. اینکه انسان چندبعدی است.
 ۲. نفس انسان، مجرد و لذا ثابت است.
 ۳. نفس، لذت و ألم دارد.
 ۴. اخلاق، فضایل و رذایل دارد.
 ۵. اخلاق ذمیمه، از فضائل جلوگیری می‌شود.
 ۶. عمل، نفس جزا است.
 ۷. مزاج بر اخلاق تأثیر دارد، لذا انسانی که دنبال اخلاق است، باید سالم باشد، مثلاً سوداوی و یا صفاوی نباشد. قبل از هر چیز، خودش را از نظر مزاج درست کرده باشد.
 ۸. تربیت بر اخلاق تأثیر دارد.
 ۹. شرف علم اخلاق به خاطر شرف موضوع و غایت آن است.
 ۱۰. نفس را، اسمائش را، قوایش را و قوای چهارگانه آن را بدانیم.
 ۱۱. سپس اقوال در مورد خیر و سعادت و جمع بین این اقوال.
 ۱۲. سعادت جز با اصلاح همه صفات و قوا، آن هم همیشه به دست نمی‌آید.
 ۱۳. به ازاء هر یک از قوای چهارگانه، لذتی داریم و ألمی.
- این سیزده مقدمه در باب اول بود و اما باب دوم با عنوان «فی اقسام الاخلاق»، در باب دوم پنج فصل داریم:
۱. اجناس فضایل چهارگانه و اقوال در حقیقت عدالت.
 ۲. تحقیق وسط و طرف. اینکه بدانیم وسط و طرف یعنی چه.
 ۳. اجناس رذایل و انواع رذایل.
 ۴. فرق بین رذیلت و فضیلت.
 ۵. عدالت اشرف فضائل است.
- بنابراین، در باب دوم اخلاق را تقسیم‌بندی کردیم و اما صلب بحث در باب سوم است. باب سوم با عنوان «الباب الثالث فی الفضائل والرذائل وفیه مقدمة»، دارای چهار مقام و یک مقدمه است. مرحوم نراقی، در این مقدمه چهار فصل دارد:
۱. طریق حفظ اعتدال فضائل، طریق شناخت امراض نفسانی، اسباب امراض نفسانی، معالجه کلی برای مرض نفس چگونه انجام می‌شود.
 ۲. در مقام اول: «فی القوة العاقلة»؛
 ۳. مقام دوم: «فی القوة الغضبية»؛
 ۴. مقام سوم: «فی القوة الشهویه»؛
 ۵. مقام چهارم: «فی ما يتعلق باكثر من قوة».

صلب بحث اینجا است. در مقام اول، بحث در قوه عاقله است: یک مقدمه دارد، پنج نوع جهل مرکب، شک و حیرت، شرک، خواطر نفسانی، مکر و حیل. البته در مقدمه‌اش جانب افراط را می‌گوید جریزه است، جانب افراط را می‌گوید جهل بسیط است. حد وسط را حکمت می‌داند که علم به حقایق است. سپس آداب تعلیم و تعلم و امثال ذلک.

و اما در مقام دوم: قوه غضبیه: در این باب بیست و یک ردیلت را ذکر می‌کند: خوف، صغر نفس، دنائت همت، عدم غیرت و حمیت، عجله، سوءظن به خالق و مخلوق، غضب، انتقام، عنف، سوء خلق به معنی اخص، حقد، عداوت ظاهره، ضرب و فحش و لعن و طعن، عجب و کبر، افتخار، بغی، ظلم، تزکیه النفس، خودستایی، عصیبت، کتمان حق، قساوت.

در مقام سوم که مقام بحث قوه شهویه است، یازده ردیلت را ذکر نموده است: حب الدنیا، حب المال، غنا، حرص، طمع، بخل، طلب حرام، غدر و خیانت، انواع فجور، خوض در باطل و تکلم بما لایعنی.

و اما مطلب قابل توجهی را که می‌خواهم ذکر کنم، این است که وقتی مرحوم نراقی به بحث «بخل» می‌رسد می‌گوید علاج آن انفاق است. چه انفاقی؟ می‌گوید واجب و مستحب. به مناسبت انفاق واجب، به بحث زکات و خمس و نفقه عیال وارد می‌شود. به مناسبت انفاق مستحب، به مبحث صدقه، هدیه، ضیافه الحق المعلوم، غرض، انذار معسر، وجوه الإعانات، البعض الوقایه - برای حفظ آبرو و بیخشم - الخیرات الجاریه. اینها هنرهای جامع السعادات است که در اخلاق ارسطویی نیست و به آن خواهیم پرداخت.

وقتی به مقام چهارم می‌رسد که مقام چهارم یعنی چه؟ یعنی ما یک سری فضایل و ردایل داریم که ترکیبی است، نه می‌توانیم بگوییم مال قوه شهویه است، نه می‌توانیم بگوییم مال قوه غضبیه است و نه می‌توانیم بگوییم مال قوه عاقله است. بلکه ترکیبی است.

در اینجا جناب نراقی سی و چهار نوع را ذکر می‌کند: حسد، ایذاء و اهانت، ترک اعانه المسلمین، التهاون و... . وقتی به فسق می‌رسد، می‌گوید طاعت، ضد فسق است. سپس به مناسبت اینکه طاعت، ضد فسق است، وارد

عبادات می‌شود و اسرار العبادات را می‌نویسد: «الطهاره، الصلاة، الذکر والدعاء، تلاوة القرآن، الصوم، الحج، خاتمة فی زیارت المشاهد.»

می‌توانیم به جد بگوییم جناب ملا مهدی نراقی به طرح ارسطویی پایبند مانده و ساختار، ساختار ارسطویی است و به همین منظور بود که در ابتدا یک مقدار منش ارسطو در اخلاق را، توضیح دادیم و اما به نقاط قوت و ضعف کتاب جامع السعادات می‌پردازم.

این تألیف، قوت‌هایی دارد. بعضی از اساتید ما معتقد هستند برخی از کتاب‌ها کالمعجز است. مثلاً میزان این چنین است. هر گونه حساب کنیم می‌بینم اگر بنا شود اکنون میزان نوشته شود، حتی اگر یک لجنه صدنفره تشکیل شود و سی سال کار کنند، باز هم چنین کتابی نوشته نمی‌شود، چطور ممکن است یک نفر این را بنویسد! مرحوم علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه)، خود در رابطه با کتاب مفردات راغب که کتابی یک‌جلدی در لغت قرآن است، می‌فرماید: «این کتاب، کالمعجز است.»

یعنی جناب راغب، آن قدر عمیق لغت‌شناسی نموده که فرمودند کاری که راغب در مفردات انجام داده، در حد اعجاز است.

همچنین کاری که مرحوم شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه) در حواشی بر روش رئالیسم کرد، کالمعجز می‌باشد. جناب آقای واعظزاده خراسانی فرمودند: «هنگامی که مرحوم آقای طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) این حواشی را مطالعه کرده بودند و فرموده بودند: آقای شیخ مرتضی مطهری (رحمت‌الله‌علیه) در نگارش این حواشی خودکشی نموده است. این قدر به این ذهن فشار آورده بود.»

کتاب جامع السعادات نیز در نوع خود، کالمعجز است و لذا بدیل هم ندارد. در اینجا نقاط قوت این تألیف را ذکر می‌کنم:

1. مبنا قراردادن نظریه‌ای پذیرفته شده از طرف علمای مسلمان. عالمان اسلامی، بالاتفاق سعادت گروند، یعنی نظریه ارسطو را در بحث اخلاق پذیرفتند. اما آیا این نظریه ارسطو مبنای روایی و قرآنی هم دارد یا خیر؟ روایتی را صاحب معدن الجواهر، در کتاب خود نقل نموده، اگر این روایت، سنداً قابل استناد باشد، می‌تواند به عنوان مبنای نظریه ارسطو مطرح شود: «عن علی علیه السلام: الفضائل الأربعة فضائل چهار تا است اولها الحکمة وقوامها فی الفکر وثانیها العفة وقوامها فی الشهوة وثالثها القوة وقوامها فی الغضب ورابعها العدل وقوامها فی الاعتدال.» تقریباً نود و هشت درصد، این روایت گویا اصلاً دارد نظریه ارسطو را بیان می‌کند.

- بنابراین، اولین نقطه قوت کتاب جامع السعادات، مبنا قراردادن نظریه ایست که از طرف علمای مسلمان پذیرفته شده است. یعنی نظریه ارسطو ترکیبی بود از سعادت گروهی، فضیلت محوری و اعتدال طلبی.
۲. دومین نقطه قوت کتاب جناب ملا مهدی نراقی (رحمت‌الله‌علیه)، اسلامیزه کردن و الهیزه کردن اخلاقی است که به نوعی سکولار بود. شما در اخلاق ارسطویی، بحث خدا پیغمبر نمی‌بینید، بحث فضیلت و سعادت است. مرحوم ملا مهدی نراقی (رحمت‌الله‌علیه) این اخلاق را الهیزه و اسلامیزه نموده و این کار بسیار سنگینی بوده که به خوبی از پس آن برآمده و انجام داده است.
۳. در ارتباط با همین مسئله، استفاده فراوان از آیات و روایات با قرائت شیعی حداکثری. جامع السعادات مملو از آیات و روایات است. البته به نقطه ضعف‌ها که برسم خواهم گفت، لذا اینجا تعبیر کردم با قرائت شیعی حداکثری. به قول عرب‌ها مئة فی المئة نیست. به ضبط نیست، ولی حداکثری است.
۴. تکمیل و تکامل بخشیدن به نظریه ارسطو. یعنی نظریه ارسطو نقایصی داشت که جناب ملا مهدی نراقی (رحمت‌الله‌علیه) این نقایص را برطرف کرده و به این نظریه تکامل بخشیده است. یعنی در نظر ارسطو نمانده و نظر را با ابداع و ابتکار بالا کشیده است.
۵. مزج اخلاق با عرفان و خارج کردن اخلاق از خشکی و بی‌روحی. اخلاق ارسطویی اخلاق بی‌روحی است. نظیر کتاب طهارة الأعراق ابن مسکویه است، انسان یکی دو صفحه که می‌خواند، خسته می‌شود. جناب ملا مهدی نراقی (رحمت‌الله‌علیه)، در حقیقت با تحفظ بر مبانی ارسطو، نوعی اخلاق نیمه عرفانی یا عرفان نیمه اخلاقی نوشت. اهمیت کار وی در این است که تحفظ کرد، تکمیل کرد، تکامل بخشید و از خشکی و بی‌روحی اخلاق ارسطویی را در آورد.
۶. رفع عملی اشکالات نظریه ارسطو. مرحوم شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمایند سه اشکال اساسی بر نظریه ارسطو مطرح بوده که این سه اشکال در جامع السعادات جواب داده شده است. ایشان در مجموعه آثار، این سه اشکال را مطرح می‌کنند و می‌گویند این اشکالات به ارسطو وارد است. به عنوان مثال، یکی از اشکالات این است: می‌گوید جناب ارسطو به مقصد در اخلاق اشاره کرده، اما مقصد را مصداق‌گذاری نموده است. ارسطو می‌گوید: آقا فضیلت محور هستند، به سعادت برسند. مصداق سعادت چیست؟ جناب ملا مهدی است که در جامع السعادات اثبات می‌کند، مصداق سعادت، خدامحوری است، اگر پای خدا را از اخلاق بیرون کشیدیم، سعادت نخواهیم داشت، چون سعادت باید مطلوب بالذات باشد، هیچ چیزی جز مبدأ هستی، مطلوب بالذات نیست.
- از نقاط قوتی که مرحوم مظفر در مقدمه بر اخلاق نوشته، این است که ایشان می‌فرماید: نفس مطهر تأثیرگذار مرحوم نراقی، در متن جامع السعادات، موج می‌زند و لذا ایشان ادعای تحدی دارد. واژه تحدی برای ما واژه روشنی است. یعنی چه؟ مرحوم مظفر می‌گوید من شرط می‌بندم و تحدی می‌کنم آدمی که ذاتاً خبیث نباشد و یک استعداد فی‌الجمله‌ای برای خیر داشته باشد، اگر چند صفحه از جامع السعادات را بخواند، متأثر می‌شود. یعنی گویا کلاس استاد درس رفته و به درس اخلاق، آن هم نه علم اخلاق، شرکت کرده است و این واقعاً قابل توجه است و رمز اینکه این کتاب از دست بزرگان ما نمی‌افتاد، همین امر بود. یعنی آن نفس مطهر نویسنده در مخاطب تأثیرگذار است.
۷. داشتن نیم‌نگاهی به وضع جامعه هدف و نگارش بر اساس نیاز جامعه و از سر وظیفه. مرحوم مظفر نیم‌نگاهی به جامعه هدف دارد. ایشان می‌نویسد: مرحوم ملا مهدی نراقی (رحمت‌الله‌علیه) جامع السعادات را زمانی نوشت که ما درگیر دو طغیان بودیم: «طغیان التصوف من جهة الخواص و طغیان التفکک الاخلاقی من جهة الاخری.»
- ما در توده مردم، یک ولن‌گاری اخلاقی داشتیم. در خواص، تصوف منفی نفوذ کرده بود. این دو «الجاه‌الی أن یرشد الناس إلى الاعتدال فی السلوک الاخلاقی، المستقی من منابعه الشرعیة»، مرحوم ملا مهدی نراقی (رحمت‌الله‌علیه) وقتی دید هم خواص آسیب دیدند و هم عوام آسیب دیدند، راه حال را در این دانست که هر دو گروه را به اعتدال بکشد. یعنی کسانی را که عاشق تصوف‌اند، از طغیان تصوف و افرادی که را ولن‌گاری اخلاقی در آنها نفوذ کرده از طغیان تفکک اخلاقی رهایی دهد. یعنی وظیفه محور بودن.

خداوند متعال، مرحوم شهید مطهری (رحمت‌الله‌علیه) را رحمت کند، ما در علمای اخیر در نگارش شاید به وظیفه محوری ایشان نداشتیم. ایشان یک جا نوشته‌اند: «من ادعا نمی‌کنم هر چه به نگارش درآوردم مفید است، ولی ادعا می‌کنم هر چه نوشته‌ام، در یک فضایی نوشتم که باید می‌نوشتیم.» مثلاً ایشان دیده است بحث داستان برای کودک و نوجوان، در جامعه خلل دارد، کتاب داستان راستان را نوشته است. به ایشان اعتراض کردند در شأن کسی که حواشی اصول فلسفه می‌نویسد، نیست که داستان راستان بنویسد! ایشان می‌گویند این اعتراضات باعث شد عزم من بیشتر جزم شود.

مرحوم علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) نیز برای دینی بچه‌های دوره دبستان کتاب نوشتند. هر چند به اسم ایشان چاپ نشد و تنها اشاره‌ای به اسم ایشان شد، ولی مرحوم روزبه که با مرحوم علامه نسبت فامیلی هم پیدا کرده بود، نوشته را از آقای طباطبایی گرفت. یعنی نویسنده المیزان برای دینی بچه‌های دبستان کتاب می‌نویسد.

مرحوم ملا مهدی نراقی (رحمت‌الله‌علیه) نیز می‌گوید من بر اساس ضرورت دست‌به‌قلم بردم و نوشتم و لذا هم تصوف منحرف را من طرف خفی و با چراغ خاموش تخریب می‌کند و هم عرفان را بر اساس کتاب و سنت ترویج می‌نماید و مردم را نیز از رذائل اخلاقی به سمت اعتدال می‌کشد.

۸. از دیگر قوت‌های این کتاب، اشمال آن بر ابتکارات است. به‌عنوان نمونه ذکر کنم، جناب ارسطو نظریه‌اش را گفت، اما مصداقاً حداکثر بیست درصد ارائه مصداق داشت و هشتاد درصد کار را مرحوم ملا مهدی نراقی در جامع‌السعادات انجام داد.

تفکیک کردن اجناس، تفکیک کردن انواع فضائل و رذائل، به‌دست آوردن طرف افراط و تفریط، و خود این را ادعا دارد در صفحه ۶۴ این چاپی که من دارم، ایشان به‌صراحت می‌فرماید: «تنبیه! إعلم أن أحصاه الفواضل و الرذائل و ضبطهما و ادخال البعض في البعض و الاشارة الى القوة موجبة لها على ما فصلها الا ما يتعرض له علماء الاخلاق»، این که من بیایم فضائل و رذائل را احصا کنم و ضبط کنم و بگویم کدام در کدام وارد است، چه قوه‌ای زیر مجموعه چه قوه‌ای است، غضبیه است، شهویه است، ترکیبی است. می‌گویند این امر را علمای اخلاق نگفتند، بله، «إلّا تعرّضوا لبعضها»، می‌گویند بعضی از آن‌ها. من بودم این ابتکار و ابداع را انجام دادم و اگر کسی اهل این کار باشد، می‌بیند کار، چه کار سختی است، اینکه من بتوانم تشخیص بدهم چه رذیلتی مربوط به قوه شهویه است یا ترکیبی است؟ مربوط به قوه غضبیه است و یا ترکیبی است؟ سپس فضیلت این رذیلت را به دست آورم، دو طرف افراط و تفریط آن را به دست آورم. این کار، کار آسانی نبود و مرحوم نراقی جان گذاشته است و سرّ اینکه کتاب ماندگار شده همین است.

و اما به نقاط ضعف این کتاب می‌پردازم که البته شاید خیلی هم نشود اسم بعضی از آن‌ها را نقاط ضعف گذاشت، اما درعین حال می‌تواند مورد توجه باشد.

۱. اولین نقطه ضعفی که می‌شود ادعا کرد، مبنایی است. یعنی احساس ما بر آن است که دین اسلام اگر با نگاه دقیق این‌چنینی مورد عنایت قرار بگیرد، می‌تواند بر اساس آیات و روایات، مبنایی دینی برای اخلاق به ما ارائه بدهد. اگر قرآن کریم «{ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ } تَبَيِّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ۸» است. آیا تبیان یک نظام اخلاقی نیست؟ یعنی جناب ملا مهدی نراقی (رحمت‌الله‌علیه) می‌توانست با این تسلطی که بر عقل و نقل و بر قرآن و سنت دارد، از دل قرآن و سنت، یک نظام اخلاقی بیرون بکشد. چه اینکه امروزه بعضی مثل جناب آقای مصباح (رحمت‌الله‌علیه) و حضرت آیت‌الله جوادی ادعای نظام دارند. اصلاً ترتیب را به هم زدند، یعنی اخلاق را روی ارتباطات بردند، ارتباط با خود، ارتباط با غیر، غیر: مافوق، مادون. مافوق: خدا، غیر خدا. مادون: یا هم رتبه، بگیرید جمادات، نباتات، گیاهان اصلاً بر اساس ارتباطات، یک چینی دارند. بعضی به استناد روایت: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ ۹»، آیا دین چیزی جز حب است، مینا را محبت قرار دادند؛

این اشکال، اشکال مبنایی است، یعنی مرحوم ملا مهدی نراقی (رحمت‌الله‌علیه) می‌توانسته و این قوت در وی بوده که از دل قرآن و سنت، یک نظام اخلاقی مستند به دین بیرون بکشد.

۲. اشکال دوم: التزام بیش از حد به نظریه ارسطو و قهراً تکیه زیاد بر ملکات و پرداختن کمتر و بهادادن کمتر

به رفتارها است. می‌دانید ملکات کجا باید خودش را نشان بدهد؟ در رفتار و در دین ما بسیاری از مباحث اخلاقی روی رفتارها رقم خورده است. درست است ملکات ریشه است، اما روی رفتارها بیشتر است؛ «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ۱۰»، رفتار است؛ «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقْوَمُونَ إِلَّا كَمَا يَقْوَمُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ۱۱»، رفتار است. چون خیلی به نظریه ارسطو ملتزم مانده، نه اینکه گذر نکرده و به رفتار نپرداخته، ولی بارم پرداختن به رفتارها نسبت به اصل بحث، کم است و این می‌تواند به‌عنوان یک نقد مطرح شود.

۳. نقد سوم بر جناب نراقی که این اشکال را مرحوم مظفر هم دارند، استفاده از روایات عامی و ضعیفه است و حال اینکه محتوای همان روایات، روایات صحیحه دارد. در کافی روایت دارد. در جایی که ما در محتوا، در کافی روایت داریم، چرا روایتی نقل کنیم که مثلاً مستندش جامع الاخبار است! به‌خصوص که ایشان یک محدث و حدیث‌شناس است و این مشکل فقط مشکل مرحوم ملا مهدی نراقی (رحمت‌الله‌علیه) هم نیست. وقتی ما می‌رسیم به بحث اخلاقیات، گویا دست و پاها شل می‌شود، دیگر خیلی سند موردتوجه نیست و حال اینکه، دو نکته را باید در نظر داشت:

نکته اول اینکه اگر بحث وارد مباحث فونداسیون اخلاق شد، آن دقت‌های سندی لازم است؛ لذا اگر من خواستم بگویم آقا! نظریه ارسطو درست است، چون امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «الفضائل أربعة»، باید بروم ببینم این روایت، سندش چیست؟ دلالتش چیست؟ چون می‌خواهم فونداسیون اخلاق اسلامی بسازم. یک موقع می‌خواهم یک روایتی در ارتباط با یک گوشه‌ای از اخلاق بیاورم، مثلاً «شرح»، در دین ما حکمش چیست، این یک بحث است. ولی یک موقع می‌خواهم به فونداسیون بپردازم، اینجا دیگر نمی‌شود به یکی دو روایت، آن هم روایت ضعیف استناد کرد.

نکته دوم: اگر من روایتی با مضمون قوی دارم، چرا روایت ضعیفه نقل کنم! موارد متعددی است که روایاتی با مضمون قوی در کتاب‌های قوی و معتبر داریم و اینها نقل نشده و روایت ضعیفه نقل شده است.

۴. نقد چهارم: باقی ماندن برخی اشکالات بر نظریه ارسطو و بدون جواب ماندن آنها و نپرداختن به آنها می‌باشد. یعنی برخی از معایب نظریه ارسطویی قابل دفع و رفع بوده که در جامع‌السعادات این دفع و رفع صورت نگرفته است. به این معنا که اشکالاتی بر این نظریه وارد بوده و این اشکالات در عمل رفع نشده است.

۵. نقد پنجم: مستندسازی نکردن ریشه نظریه ارسطو با آموزه‌های دینی. باید بگوییم: جناب ملا مهدی نراقی! اگر می‌خواهید مبنای کتابتان را نظریه اخلاقی ارسطو بگذارید، یک بحث مفصل راجع به این باید بیاورید، چون دارید اسلامیزه می‌کنید.

بگوید آقا! این نظریه با دین سازگار است؛ لذا اخلاقیون اسلامی پذیرفتند. چرا من سعادت گرا هستم؟ چرا من به قوای اربعه قائل هستم؟ در ابتدا این بخش را اسلامیزه کنید، فونداسیون که اسلامیزه شد، در گام بعدی، در فروع، خیلی مشکل ایجاد نمی‌کند.

در پایان، اشاره‌ای نیز به نسبت بین جامع‌السعادات و معراج‌السعادة داشته باشم. معراج‌السعادة تقریباً تلخیص جامع‌السعادات است، ولی درعین حال نسبت بین این دو عموم و خصوص من وجه است. یعنی مطالب فراوانی در جامع‌السعادات هست که در معراج‌السعادة نیست. گذشته از مطلب فوق، عربی جامع‌السعادات، همچنان شیرین است، اما فارسی معراج‌السعادة، دیگر امروزه شیرین نیست و باید به قلم عصری، بازنویسی شود و اگر این امر تحقق یابد، بسیار پر اقبال است.

اکنون صدها، هزارها کتاب عالی داریم که زبان آنها به‌خاطر گذر زمان، متفاوت شده ولی امروزه مردم آن قلم را متوجه نمی‌شوند، درحالی‌که نویسنده در عصر خودش زحمت کشیده است. مناسب است یک مؤسسه، تشکیل شود، پیشنهاد هم دادیم؛ ولی هیچ‌کس قبول مسئولیت نکرد. زیرا...

کرم‌داران عالم را درم نیست

درم‌داران عالم را کرم نیست

پول جایی هست که عقل و فکر و طرح نیست و طرح جایی هست که پول نیست. گفتیم یک لجنه ای تشکیل شود، این‌گونه کتاب‌ها را بازنگاری کند تا این کتاب مفید شود. اگر بخوایم به‌عنوان نمونه اشاره کنم مرحوم شعرانی کتابی دارد به نام دمع السجون که ترجمه نفس المهموم است. قلم، قلم سنگین عالمانه ادیبانه است. این

کتاب را جوانی در تهران بازنویسی کرده است، نگارش آن چنان جذاب شده که خواننده مانند رمان، پیوسته مطالعه می‌کند. مطلب همان است، ولیکن بازنویسی شده است.

سؤال یکی از حضار

و اما اخلاقی که ما در جامع‌السعادات و معراج‌السعادة داریم، می‌تواند جوابگوی حل مسائل روان‌شناسی مانند بدبینی و... باشد؟

پاسخ استاد رضایی تهرانی

باید بگوییم روان‌شناسی موجود ما ریشه در روان‌شناسی غربی دارد. چند نفر از دوستان من روان‌پزشک و روان‌شناس هستند. موضوع روان‌شناسی در غرب، روان انسان است؛ ولی تعریف آن‌ها از انسان با ما متفاوت است. روانی که او دارد روی آن کار می‌کند، نه به روح مجرد و نه به

{الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ} آلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۱۲. معتقد است. چرا اخیراً می‌گویند مذهب در ساحت فردی، آرامش می‌آورد؟ روان‌شناسی انسان متدنی و حیوان مترقی است، یعنی در روان‌شناسی، انسان گاهی به نحوی تعریف می‌شود که می‌شود حیوان مترقی و انسان متدنی. البته در زمینه مسائل عملی موفقیت‌هایی داشتند. مثلاً فرض کنید در زمینه درمان وسواس. مرحوم نراقی در کتاب جامع‌السعادات ۱۳ می‌گوید از نظر ما درمان وسواس ذکر شریف «لا اله الا الله» است: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْوَسْوَسَةِ وَإِنْ كَثُرَتْ فَقَالَ لَا شَيْءَ فِيهَا تَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ۱۴»، از امام صادق (علیه‌السلام) راجع به درمان وسواس، مخصوصاً اگر زیاد بشود، سؤال کردند. فرمودند: مشکلی ندارد، «لا اله الا الله» را زیاد بگو.

مرحوم آقای بهجت (رحمت‌الله‌علیه) هم هر کس در این زمینه به ایشان مراجعه می‌کرد، می‌گفتند: ذکر شریف «لا اله الا الله» را زیاد تکرار کن.

ما در دین، نگاهمان به این مقوله، چنین است، روایت هم داریم. ولی در روان‌شناسی، اصلاً روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و ذکر درمانی و این امور مطرح نیست، بلکه این مطلب را مورد بررسی قرار می‌دهند که وسواس با چه قسمت از مغز و روان انسان در ارتباط است؟ و می‌خواهد آن را به‌گونه‌ای برطرف کند و چون بحث تجربی هم هست، تا حدودی جواب هم می‌دهد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»

فهرست منابع

۱. طبرسی، حسن بن فضل. ۱۳۷۰. مکارم الأخلاق. ۱ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ص ۸.
۲. اعیان الشیعۀ، ج ۱۰، ص ۱۵۸-۱۶۱.
۳. سوره اعراف، آیه ۵۰.
۴. الفوائد الرجالیه . السيد بحر العلوم. الجزء ۱. ص ۷۴.
۵. Nicomachus.
۶. برای مطالعه بیشتر رک به مظفر، محمد رضا، نراقی، مهدی بن ابی ذر، و کلانتر، محمد. بدون تاریخ. جامع السعادات. ۳ ج. بیروت - لبنان: مؤسسۀ الأعلمی للمطبوعات.
۷. معدن الجواهر، صفحه ۴۰.
۸. سوره نحل، آیه ۸۹.
۹. الخصال، ج ۱، ص ۲۱.
۱۰. سوره نحل، آیه ۸۹.
۱۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۱.
۱۲. سوره رعد، آیه ۲۸.
۱۳. معراج السعاده، صفحه ۱۳۱.
۱۴. الکافی، ج ۲، ص ۴۲۴.